

دو فصلنامه علمی-پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره نهم، زمستان ۱۳۸۹ و بهار ۱۳۹۰: ۴۵-۵۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۹/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۳/۲۵

تکثرگرایی ارزشی و آزادی در اندیشه آیزایا برلین

یاشار جیرانی*

چکیده

یکی از بزرگترین مدعاهای اندیشه لیبرال در نیمه دوم قرن بیستم به این نکته بر می‌گردد که می‌توان لیبرالیسم را به مثابه یک دستگاه هنجاری، با ارجاع به مفهوم تکثرگرایی ارزشی توجیه کرد. اولین اندیشمندی که این ادعا را در قالب اندیشه‌ای نظام‌مند عرضه کرد سر آیزایا برلین فیلسوف سیاسی انگلیسی بود. برلین با تعریف لیبرالیسم به عنوان مکتبی که آزادی منفی را در رأس سلسله مراتب ارزشی می‌نشاند، استدلال می‌کند که می‌توان لیبرالیسم را به طور منطقی از مبانی تکثرگرایی ارزشی استنتاج کرد. برلین سعی می‌کند به سه شیوه، یعنی محوریت انتخاب، ضدیت با آرمان‌شهر، و وجود ارزش‌های جهان‌شمول، استلزام منطقی میان تکثرگرایی ارزشی و ارجحیت آزادی منفی را اثبات کند. همه این شیوه‌ها از اثبات این استلزام باز خواهند ماند. در پایان نیز سعی شده است به طوری ایجابی و با اتکا به خصیصه عقلانیت‌ستیزی و الگوهای تصمیم‌گیری در تکثرگرایی ارزشی، امکان استنتاج هرگونه ارجحیت ارزشی از تکثرگرایی مورد بحث قرار بگیرد.

واژه‌های کلیدی: لیبرالیسم، تکثرگرایی ارزشی، آزادی، آزادی منفی، آیزایا برلین.

یکی از ویژگی‌های بنیادی لیبرالیسم در نیمه دوم قرن بیستم در زمینه امر توجیه^۱، اتکا به مفهوم تکثرگرایی ارزشی^۲ بوده است. به عبارتی، لیبرال‌ها در این دوره با طرح این مدعا که خصوصیت ویژه لیبرالیسم قرار دادن ارزش آزادی منفی^۳ در رأس سلسله مراتب ارزشی است، و این نکته که ارزش آزادی منفی از تنوع شیوه‌های زندگی و تکثر ارزش‌ها دفاع می‌کند، به این نتیجه می‌رسیدند که پذیرش تکثرگرایی ارزشی به مثابه یک نظریه، به پذیرش و اثبات لیبرالیسم به مثابه یک مکتب منتهی می‌شود. به عبارتی، بین لیبرالیسم و تکثرگرایی ارزشی نوعی استلزام منطقی^۴ وجود دارد، به این معنا که تعهد به تکثرگرایی ارزشی منطقاً ما را به سوی اولویت بخشی به آزادی منفی و در نتیجه تعهد به لیبرالیسم وا می‌دارد.

از میان خیل اندیشمندان لیبرالی که از این نظریه دفاع کرده و می‌کنند، سر آیزایا برلین جایگاه ویژه‌ای دارد. تبیین و توصیف برلین از مفهوم آزادی همچنان پارادایم اصلی بحث در باب مفهوم آزادی است. علاوه بر این، او اولین اندیشمند لیبرالی است که نظریه تکثرگرایی ارزشی را صورت‌بندی کرده است و تبیین او از این نظریه همچنان در میان حامیان این نظریه پذیرفته می‌شود. از این رو این مقاله قصد دارد به بررسی رابطه مذکور در اندیشه آیزایا برلین بپردازد؛ چرا که نتایج بررسی انتقادی آرای او در این زمینه را (به دلیل نقش راهبر و مرجع او در توصیف او از مفهوم آزادی و نظریه تکثرگرایی ارزشی) می‌توان به فراسوی نظریات فردی او، و تا حد زیادی به تمامی حامیان رابطه منطقی میان تکثرگرایی و لیبرالیسم تسری داد. در نتیجه، بررسی آرای برلین در این زمینه دو موهبت اساسی دارد: اول اینکه درباره آرای مهم‌ترین و اولین نظریه‌پرداز در باب رابطه میان آزادی و تکثرگرایی بحث قرار کرده‌ایم، و دوم اینکه به دلیل نقش راهبر او در تعریف آزادی و تکثرگرایی ارزشی، نتایج این بررسی را می‌توان تا حد زیادی به آرای جانشینان او از قبیل جرج کرودر و ویلیام گلستون تعمیم داد.

روش ما در بررسی آرای برلین در زمینه رابطه آزادی با تکثرگرایی ارزشی همانی است که رشف آن را نقد درونی می‌خواند (رشف، ۲۰۰۱: ۱۵۱-۱۴۲). در این روش نگارنده با وضوح بخشی به آراء، مفاهیم، و نظریات اندیشمند، سازگاری و انسجام نتایج حاصل از آنها را می‌سنجد؛ این روش اعتبار سنجی، با نقد بیرونی که اساساً به بررسی صدق مدعاهای متفکر درباره واقعیت بیرونی یا نظریات دیگران می‌سنجد، تفاوت دارد. ارجحیت نقد درونی بر نقد بیرونی در آنجاست که این روش بدون طرح مدعاهای جدید و تلاش برای اثبات آنها، می‌تواند بی‌اعتباری نظریات بیان شده را

1. Justification
2. Value Pluralism
3. Negative Liberty
4. Logical Entailment

نشان دهد. در چنین حالتی دستاورد تحقیق بسیار قاطعانه‌تر است، چون به چیزی فراتر از نظریات خود اندیشمند ارجاع نمی‌دهد. از این رو، ما سعی خواهیم کرد با وضوح بخشی به تعاریف برلین از اولویت آزادی منفی و تکثرگرایی ارزشی، انسجام و سازگاری مدعاهای او در باب وجود نوعی استلزام منطقی میان این دو را بررسی کنیم.

همان طور که خواهیم دید آیزایا برلین به سه شیوه تلاش می‌کند تا ارجحیت آزادی منفی و در نتیجه لیبرالیسم را از تکثرگرایی ارزشی نتیجه بگیرد. اولین شیوه، اتکا به اشتراک مفهوم انتخاب در تکثرگرایی و آزادی منفی است. به این معنا که چون هر دوی این مفاهیم بر محوریت مفهوم انتخاب در زندگی اخلاقی ما تأکید دارند، می‌توان بر همین اساس بر محوریت آزادی منفی در زندگی اخلاقی-سیاسی ما حکم کرد. دومین شیوه به خصیصه آرمان‌شهر‌گرای تکثرگرایی و تضاد ارزش‌ها اشاره دارد. در چنین حالتی، آزادی منفی به دلیل احترام به تضادهای ارزشی و تأکید بر حق انتخاب افراد در میان گزینه‌های ناسازگار، ارجحیت می‌یابد. شیوه سوم، با تأکید بر خصیصه عینیت‌گرایی تکثرگرایی و تأکید آن بر وجود حداقلی از ارزش‌های جهان‌شمول، استدلال می‌کند که اساساً تحلیل صحیح ما از این حداقل جهان‌شمول ارزشی، ما را به اولویت آزادی سلبی و لیبرالیسم هدایت خواهد کرد. در این مقاله نشان خواهیم داد که هر سه شیوه مذکور در اثبات مدعای خود ناتوان خواهند بود. پس از نقد این سه موضع مذکور، در پایان مقاله با استناد به الگوهای تصمیم‌گیری در تکثرگرایی و تأکید این نظریه بر نوعی عقلانیت ستیزی در عرصه اخلاق، نشان خواهیم داد که استنتاج هرگونه ارجحیت ارزشی از تکثرگرایی، به شکست خواهد انجامید.

شیوه اول: اشتراک مفهوم انتخاب میان تکثرگرایی ارزشی و آزادی منفی

یکی از خصایص بنیادی تکثرگرایی ارزشی تأکید بر قیاس ناپذیری ارزش‌هاست. قیاس ناپذیری متکی بر این گزاره است که ارزش‌ها اساساً با یکدیگر متفاوت هستند، و این تفاوت آن قدر زیاد است که هیچ معیار مشترکی برای قضاوت در باب میزان ارزش آنها و رتبه‌بندی آنها وجود ندارد. به زعم برلین ارزش‌های قیاس ناپذیر ما «به طور برابری غایی‌اند، و هر کدام ارزش ذاتی خود را دارند، متفاوت و مجزا از یکدیگر» (برلین، ۱۳۸۰ الف: ۳۰۰). به قول جرج کراودر اگر مثلاً برابری و آزادی دو ارزش قیاس ناپذیر باشند، هر کدام ادعا و معیار متفاوتی را به ما تحمیل می‌کنند، که به ادعا، ارزش و معیار سومی قابل ترجمه نیست (کراودر، ۲۰۰۴: ۱۳۸). برای وضوح بخشی بیشتر به این مفهوم نسبتاً غامض، می‌توان سه خصیصه را برای آن در نظر گرفت که در صورت وجود آنها می‌توانیم بگوییم که دو ارزش با یکدیگر قیاس ناپذیرند: ۱. نوعی از ارزش‌ها یا ترکیبی از ارزش‌ها وجود نداشته باشند که تمامی ارزش‌های دیگر با آن قابل تحلیل باشند، بدون

اینکه خسران بزرگی پدید آید. مثلاً تمامی ارزش‌ها براساس وظیفه، لذت یا رفاه عمومی قابل تحلیل نیستند. ۲. هیچ راه یگانه‌ای برای رتبه‌بندی انواع مختلف ارزش‌ها وجود ندارد. به گونه‌ای که همیشه یک نوع در صدر بیاید و ارجحیت موجهی بر بقیه بیابد. مثلاً وظایف همیشه بر رفاه عمومی ارجحیت ندارند یا بر عکس. ۳. هیچ معیار خنثایی که بتوان بر اساس آن انواع مختلف ارزش‌ها را با هم قیاس کرد وجود ندارد. مثلاً تمام ارزش‌ها براساس فایده قابل سنجش نیستند (کلز، ۱۹۹۲: ۱۴۲). در نتیجه قیاس ناپذیری در وهله اول در بردارنده این مدعاست که شما نمی‌توانید با اتکا به یک ابر ارزش یا معیاری جهان‌شمول و بی‌طرف، ارزش‌ها را به گونه‌ای رتبه‌بندی کنید که هیچ خسرانی به وجود نیاید. به عبارتی، قیاس ناپذیری بیان وضعیتی است که در آن به قول جوزف راز «عقل استدلالی ما را تنها می‌گذارد» (راز، ۱۹۹۹: ۶۶). این تأکید بر ناکارآمدی عقل استدلالی در قیاس و رتبه‌بندی ارزش‌های غایی، اساسی‌ترین مدعای تکثرگرایی ارزشی است. البته باید دانست که به زعم تکثرگرایان، قیاس ناپذیری در بیشتر اوقات در میان ارزش‌های غایی و نه ارزش‌های ابزاری ما بوقوع می‌پیوندد. منظور از ارزش‌های غایی آن دسته ارزش‌هایی هستند که خودشان توجیه‌کننده ارزش‌های دیگر هستند، و به خودی خود، و بدون نیاز به ارجاع به ارزش دیگری، توجیه می‌شوند. وجود قیاس ناپذیری در این سطح از زندگی اخلاقی ما، علاوه تهبی ساختن مهم‌ترین بخش زندگی اخلاقی ما از عقل استدلالی^۱، منجر به شکل‌گیری برداشتی تراژیک از زندگی اخلاقی ما خواهد شد. به این معنا که برخلاف تصور اخلاق سنتی وحدت‌گرا، که در آن انسان هنگام تصمیم‌گیری اخلاقی صرفاً در برابر دوگانه درست/نادرست^۲ قرار دارد، در نگاه تکثرگرا و در هنگام حاکم شدن وضعیت قیاس ناپذیری، ما همیشه و یا اکثر اوقات با دوگانه درست/درست^۳ رو به رو خواهیم بود. به این معنا که به علت عدم امکان وجود یک معیار خنثی، و ناکارآمدی عقل استدلالی در سطح قضاوت درباب ارزش‌های غایی، هر انتخاب و تصمیمی، خسرانی در پی خواهد داشت، و این اساساً به معنای تراژیک بودن فضای اخلاقی-ارزشی زندگی انسان‌هاست. به این معنا که ما به علت ناتوانی در حل عقلانی تضادهای ارزشی، مجبور به گزینش بین آنها خواهیم بود، و از آنجایی که معیار مشترکی برای قیاس آنها در اختیار نخواهیم داشت، در نهایت مجبور خواهیم شد با انتخابی غیر موجه (به لحاظ عقلانی) میان یکی از آن ارزش‌ها، بقیه ارزش‌ها را قربانی کنیم. در نتیجه «اینکه ما نمی‌توانیم همه چیز را با هم داشته باشیم یک حقیقت ضروری و نه اتفاقی است ... کل مفهوم زندگی آرمانی، زندگی که در آن نیاز به قربانی کردن هیچ چیز با ارزشی نباشد، زندگی که در آن

1. Reason

2. Right/Wrong

3. Right/Right

تمامی آرزوهای عقلانی ما قابلیت بر آورده شدن را داشته باشند- این ایده باستانی، نه تنها آرمان‌گرایانه است، بلکه نامنسجم نیز هست» (برلین، ۱۳۸۰: ۶۵). در نتیجه در چنین حالتی تنها راه ما برای غلبه بر تضادهای ارزشی، انتخاب در میان گزینه‌ها خواهد بود. انتخابی که لزوماً با ادله عقلی و استدلالی پشتیبانی نمی‌شود. البته به این نکته باید توجه داشت که قیاس ناپذیری ارزش‌ها به معنای مقایسه ناپذیری آنها نیست. به رغم وجود قیاس ناپذیری، شما همچنان می‌توانید ارزش‌های غایی را مثلاً براساس نتایج آنها در عرصه عمل با یکدیگر مقایسه کنید، اما در هر حال به علت نبود معیاری خنثی، امکان رده بندی نظری آنها وجود نخواهد داشت. در نتیجه و با این تفاسیر می‌توان گفت که به علت نبود معیاری جهان‌شمول برای ترجیح ارزش‌ها بر یکدیگر، انتخاب و گزینش فاقد معیار در میان ارزش‌ها، از خصوصیات ذاتی و نازدودنی زندگی اخلاقی ما خواهد بود.

اما از طرف دیگر، آزادی منفی نیز ما را به سمت وضعیت مشابهی راهنمایی می‌کند. شخص، زمانی به معنای منفی آزاد است که به دلیل آنچه می‌خواهد انجام دهد، با موانع و خواست‌های انسانی محدود نشود. از همین رو آزادی منفی به معنای وجود «حوزه‌ای» است که فرد در آن بدون مانع به عمل بپردازد. منظور از ممانعت این است که: «اگر من به‌دست دیگران از انجام کاری که قصد انجام آن را داشتم بازداشته شوم، به همان اندازه ناآزاد هستم و اگر این محدوده را انسان‌های دیگر فراتر از حداقل مشخصی منقبض کنند، می‌توان من را مجبور و یا برده فرض کرد» (برلین، ۱۳۸۰). در این برداشت از آزادی میزان و اندازه آزادی ما «براساس درهایی که به شکل بالفعل و فارغ از ترجیحات ما بر رویمان باز هستند معین می‌گردد» (برلین، ۱۹۷۸۵: ۱۹۳). در واقع آزادی به معنای وجود بالفعل انتخاب‌ها، آلترناتیوها و درهایی است که ما بتوانیم بدون مانع از میان آنها گزینش کنیم. باید توجه داشت که به زعم برلین، صرف وجود انتخاب‌ها و گزینه‌ها برای آزاد بودن کفایت می‌کند، و به کار بستن خود عمل انتخاب، تأثیری در آزاد بودن ما ندارد. به این معنا، آزادی منفی بر برخورداری صرف از فرصت انتخاب تأکید دارد، و امر کار بست را در آزاد بودن یا نبودن ما مؤثر نمی‌داند (برلین، ۱۳۸۰: ۵۳). در این برداشت از آزادی، موانع، اموری بیرونی در نظر گرفته می‌شوند. به این معنا که ناتوانی ما در انجام عملی مانع از آزادی ما نیست، و فقط زور و اجبار می‌توانند آزادی ما را سلب کنند (نمونه بارز اینها اموری مثل زندان، سنن، قواعد، قوانین، تهدید به مجازات یا خشونت فیزیکی، امیال و خواسته‌های دیگران و ... است). در نتیجه عدم عقلانیت ما و یا ضعف‌های روان شناختی‌مان، به خودی خود مانعی بر آزادی ما به حساب نمی‌آیند. در نتیجه انتخاب، آن هم در گسترده‌ترین تعبیر آن، معیار بنیادین آزادی خواهد بود. یعنی اینکه ما رها از موانع بیرونی و زور، بتوانیم به سوی خوب یا بد حرکت کنیم (برلین، ۲۰۰۰:

۱۸۲). در نتیجه براساس برداشت منفی از آزادی، انتخاب به مثابه نوعی کنش ذاتی و نه ابزاری، معیار آزاد بودن ماست. به این معنا که مهم نیست ما چه چیزی را انتخاب کنیم، بلکه آنچه اهمیت دارد این است که انتخاب کنیم، و «امکان» انتخاب را داشته باشیم. در واقع، از زوایه آزادی منفی، اصلاً مهم نیست که شما چه چیزی را انتخاب می‌کنید، بلکه مسئله این است که شما فرصت انتخاب داشته باشید. چنین تصویری از انتخاب، آزادی منفی را صریحاً به نظریه تکثرگرایی ارزشی نزدیک می‌کند. به این معنا که هر دو در نهایت به اولویت مفهوم انتخاب (قطع نظر از معیار) منتهی می‌شوند. در نتیجه تکثرگرایی با تأکید بر قیاس ناپذیری، انتخاب را از دایره محدود عقلانیت و ادله می‌رهاند، و آزادی سلبی نیز با تأکید بر انتخاب خیرها (حال هر چه که می‌خواهند باشند)، به ترویج برداشت مشابهی از انتخاب منتهی می‌شود. به عبارتی، هم آزادی منفی، و هم تکثرگرایی ارزشی، به ارجحیت نوعی برداشت شبه اگزیستانسیالیستی از انتخاب متمایل می‌شوند که در آن انتخاب، فارغ از معیارها و ادله ما، برجستگی می‌یابد.

برلین بر اساس اشتراک فوق، نوعی استلزام منطقی را میان تکثرگرایی ارزشی و آزادی منفی قائل می‌شود. او با توجه به اشتراک تکثرگرایی و آزادی منفی، استدلال می‌کند از آنجا که آزادی منفی تنها ارزشی است که می‌تواند انتخاب فرا عقلانی را در درون خودش بیشینه کند، پس آزادی منفی سازگارترین ارزش با تکثرگرایی ارزشی است، و در نتیجه حداقلی از آن همیشه بر دیگر ارزش‌ها برتری دارد (برلین، ۱۳۸۰: ۳۰۲). در واقع از آنجایی که واقعیت انتخاب از خصایص ضروری دنیای اخلاقی ماست، و همچنین از آنجایی که آزادی منفی جایگاه والایی به انتخاب می‌بخشد، می‌توان گفت که آزادی منفی بر بقیه ارزش‌ها اولویت دارد. از همین رو، لیبرالیسم هم نسبت به بقیه نظام‌ها در موقعیتی برتر قرار می‌گیرد؛ چرا که لیبرالیسم نظامی است که آزادی منفی را در رأس سلسله مراتب ارزشی قرار می‌دهد. بدین ترتیب، برلین توانسته است با برقراری نوعی استلزام منطقی میان تکثرگرایی و آزادی منفی، بر برتری آزادی منفی و لیبرالیسم بر بقیه جایگزین‌هایشان حکم کند.

اما این استدلال آن قدرها هم قانع کننده به نظر نمی‌آید. در واقع این استدلال از نوعی مغالطه منطقی به نام مغالطه طبیعت‌گرایانه^۱ رنج می‌برد (کراودر، ۲۰۰۳: ۶). به این معنا که اگر ما به این نتیجه برسیم که انتخاب اجتناب ناپذیر است، به این معنا نیست که در عین حال ترجیح دادنی و خواستنی هم هست. برلین بارها اشاره می‌کند که انتخاب میان ارزش‌های قیاس ناپذیر صورتی تراژیک و ترسناک دارد (برلین، ۱۳۸۵: ۳۱-۳۲)؛ در چنین وضعیتی، ما می‌توانیم مبادرت به انتخاب میان گزینه‌های مختلف، از انتخاب بگریزیم: یعنی منتقد برلین می‌تواند بگوید که اگر ما

مجبور به انجام انتخاب‌های تراژیک باشیم، بهتر است به سنن و شیوه‌هایی پناه ببریم که فضای انتخاب را به میزان زیادی محدود کرده، و در نتیجه رنج تراژیک آنها را کاهش دهند. ما می‌توانیم خود را تحت زعامت رهبری فرهمند و محبوب قرار دهیم، که به جای ما انتخاب کند. این امر حاصل شکاف میان امر واقع و ارزش است. در واقع، اجتناب ناپذیر بودن انتخاب در زندگی اخلاقی، به ارجحیت هنجاری آنها منتهی نمی‌شود (گری، ۱۳۷۹: ۲۰۵). در نتیجه استدلال برلین دچار مغالطه طبیعت‌گرایانه است. به این معنا که هیچ استلزام منطقی میان پذیرش واقعیت انتخاب و مطلوبیت آن وجود ندارد. از این رو می‌توان از امور واقع، نتایج ارزشی گوناگون گرفت. همان طور که ذکر شد، شما می‌توانید به طور معقولی - در عین پذیرفتن انتخاب به عنوان ضرورت دنیای اخلاقی - بر پیروی از یک حاکم مستبد حکم کنید. در نتیجه تحلیل تکثرگرایی ارزشی براساس ضرورت انتخاب، می‌تواند منطقا به گزینه‌های اخلاقی متعددی منجر شود، که یکی از آنها می‌تواند لیبرالیسم باشد. در نتیجه هر گونه تلاش برای برقراری نوعی استلزام منطقی میان تکثرگرایی و آزادی سلبی از رهگذر مفهوم انتخاب، دچار مغالطه طبیعت‌گرایی است، و در نتیجه فاقد استلزام منطقی است.

شیوه دوم: خصیصه ضد آرمان‌شهری تکثرگرایی ارزشی

دومین شیوه برقراری نوعی استلزام منطقی میان تکثرگرایی ارزشی و ارجحیت آزادی منفی (و در نتیجه لیبرالیسم)، بر خصیصه آرمان‌شهر ستیز تکثرگرایی تأکید دارد. این خصیصه ضد آرمان‌شهری، از درون یکی از مهم‌ترین مدعیات نظریه تکثرگرایی بیرون می‌آید. این خصیصه همانا تضاد و ناسازگاری ذاتی ارزش‌هاست. به این معنا که برلین معتقد است در میان ارزش‌های عینی و واقعی بشری، هم در عرصه نظر^۱ و هم در عرصه عمل، نوعی تضاد و ناسازگاری گریز ناپذیر وجود دارد. به گفته خود برلین «ما می‌بایست بدانیم که خیرهای اساسی ما می‌توانند با یکدیگر برخورد کنند، به این معنا که بعضی از آنها نمی‌توانند با یکدیگر همزیستی داشته باشند، حتی اگر بقیه آنها بتوانند - خلاصه بگوییم: ما نمی‌توانیم همه چیز را با هم داشته باشیم چه در عرصه نظر و چه در عرصه عمل» (برلین، ۱۳۸۵ الف). در واقع تأکید برلین بر تضاد نظری و مفهومی ارزش‌هاست که تکثرگرایی او را از وحدت‌گرایی تمایز می‌بخشد؛ چرا که بسیاری از وحدت‌گرایان از قبیل فایده‌گرایان بر امکان ناسازگاری عملی ارزش‌ها صحه می‌گذارند، اما به دلیل باور بر نوعی ابر معیار در عرصه عمل (یعنی اصل بیشترین شادکامی برای بیشترین افراد)، منکر ناسازگاری ارزش‌ها در سطح نظری و مفهومی اند. نمونه بارز تضادهای ارزشی در سطح مذکور، تضادی است

که میان خودمختاری عقلانی^۱ و خودبیانگری^۲ وجود دارد. به زعم برلین اگر شما به نحوی جدی بر توانایی و کاربرد عقل انتقادی خود در تمامی عرصه‌های زندگی اصرار بورزید، آن وقت از انواع خلاقیت هنری، که بر میزان زیادی از ناآگاهی و عدم عقلانیت تکیه دارند، محروم خواهید شد (برلین، ۱۹۷۸ا: ۱۹۵). از نظر برلین پذیرش واقعیت ناسازگاری اجتناب ناپذیر ارزش‌ها، امکان وجود هر گونه نظام منسجم و آرمانی و در نتیجه، هر گونه راه حل نهایی را به لحاظ مفهومی ناممکن می‌سازد.

اگر آرمان شهر را به معنای نظامی منسجم و آرمانی در نظر بگیریم که ادعای متبلور کردن تمامی ارزش‌های غایی بشر را در یک کلیت واحد دارد، مستقیماً به سوی خصیصه آرمان شهر گریز تکثرگرایی رانده می‌شویم. یعنی اگر ما معتقد باشیم که ارزش‌های اصیل انسانی متضاد و قیاس ناپذیرند، آن گاه تصور اینکه بتوان به وضعیتی دست یافت که در آن تمامی خیرهای سیاسی به شکلی هماهنگ متبلور شوند، به لحاظ نظری و مفهومی محال می‌شود. در وضعیت تکثرگرایی ارزشی نمی‌توان هیچ برداشت نهایی را از خیرها یافت که از طریق آن تمامی ارزش‌ها در کلی واحد و منسجم تجمع بیابند (کراودر، ۲۰۰۴: ۱۴۵). مهم‌ترین عاملی که آرمان شهر را از بنیاد نامنسجم جلوه می‌دهد، صبغه تراژیک تکثرگرایی است. یعنی اینکه متبلور کردن بعضی از خیرها به قیمت نابودی برخی دیگر ممکن است. وقتی شما آزادی بیان گروه‌های نژاد پرست را برای داشتن نشریه رسمی به رسمیت می‌شناسید، ارزشی پایه‌ای مثل امنیت را نقض کرده‌اید. بدین ترتیب برقرار ساختن هر جامعه‌ای مستلزم قربانی ساختن ارزش و یا مجموعه‌ای از ارزش‌هاست. از این رو برلین معتقد است مفهوم آرمان شهر و یا کمال سیاسی از بنیاد نامنسجم است؛ چرا که ارزش‌های انسانی ذاتاً با هم ناسازگارند. به عبارت بهتر «هیچ برداشتی از خیر آن قدر کامل نیست که دچار تضادها و ناسازگاری‌هایی [چه در درون خودش و چه با دیگر مفاهیم خیر] نشود» (بلامی، ۱۹۹۵: ۵). علاوه بر این، قواعد و اصول اخلاقی در هر برداشتی از خیر، نقش و جایگاه متفاوتی دارد. بدین ترتیب هیچ جامعه انسانی نمی‌تواند تمامی نیازهای اعضایش را برآورده سازد، مگر اینکه بخشی از آن نیازها را - درست همان گونه که حامیان برخی از برداشتها از آزادی ایجابی مثل رواقیون، خواهان آن هستند - قیچی کرده یا محو سازد.

در نتیجه می‌توان با ارجاع به چنین واقعیتی اذعان داشت که تکثرگرایی آن دسته از راه‌حل‌های سیاسی را که ادعای خلق جامعه‌ای بی‌عیب و نقص دارند، صریحاً زیر سؤال می‌برد. بدین ترتیب با اعتقاد به تکثرگرایی، انواع حکومت‌های مارکسیستی و فاشیستی و انواع حکومت‌های ایدئولوژیک تمامیت‌گرا از اعتبار ساقط می‌شوند. به زعم برلین چنین مسئله‌ای منجر

به اثبات ارجحیت آزادی سلبی و در نتیجه لیبرالیسم خواهد شد. از نظر او، آزادی منفی به دلیل ضدیتش با فرمول‌های واحد اخلاقی در مدیریت زندگی انسان‌ها، و همچنین به دلیل تأکیدش بر شیوه‌های متعدد زندگی، می‌تواند این معیار ضد آرمان‌شهر باورانه تکثرگرایی را برآورده سازد. اما این استدلال هم درگیر نوعی مغالطه است؛ به این معنا که برلین جانشین‌های حکومت‌های غیر آرمان‌شهر باورانه را به لیبرالیسم تقلیل می‌دهد. در حالی که مثلاً آنچه تحت عنوان محافظه کاری او کشتای مطرح می‌شود نیز می‌تواند این نیاز را به شیوه‌ای متفاوت با شیوه لیبرالیسم و آزادی منفی، بر آورده سازد (ککز، ۱۹۹۲). محافظه‌کاران نیز به مانند لیبرال‌ها بر ناکامل بودن زندگی سیاسی - اجتماعی و عدم امکان‌پذیری آرمان‌شهر تأکید دارند. اما آنها برای سازگاری با این حقیقت نه به آزادی منفی، بلکه به سنتی فاسد نشده و ریشه دار رجوع می‌کنند. آنها ادعا می‌کنند که رجوع به این سنت می‌تواند این ناکاملی و ناسازگاری‌ها را مدیریت کند. در این شکل از محافظه کاری، آزادی منفی «می‌تواند» جایگاه مهمی در سلسله مراتب ارزشی نداشته باشد. از این رو ما حداقل با یک صورت زندگی دیگر نیز مواجهیم که آزادی منفی در آن لزوماً جایگاهی ندارد و در عین حال ضد آرمان‌شهر باورانه هم هست. بدین ترتیب خصیصه ضد آرمان‌شهر باور تکثرگرایی ارزشی در نهایت می‌تواند گستره‌ای از صورت‌های زندگی را مجاز بشمارد که لیبرالیسم و تفوق آزادی سلبی فقط بخشی از آن باشد. در نتیجه این استدلال هم از برقراری نوعی استلزام منطقی باز می‌ماند.

شیوه سوم: اتکا به ارزش‌های جهانشمول

سومین شیوه برقراری نوعی استلزام منطقی میان تکثرگرایی ارزشی و ارجحیت آزادی منفی (و در نتیجه لیبرالیسم)، تأکید بر وجود ارزش‌های جهان‌شمول است. یکی از خصایصی که تکثرگرایی ارزشی را از نسبی‌انگاری ارزشی تفکیک می‌کند، تأکید تکثرگرایی بر وجود حداقلی از ارزش‌های جهان‌شمول است. بعضی مثل جان‌تاتان رایلی مطرح شدن این موضوع در تکثرگرایی برلین را عاملی دانسته‌اند که می‌توان از طریق آن ارجحیت جهان‌شمول آزادی منفی و لیبرالیسم را اثبات کرد. او معتقد است که حداقل ارزش‌های جهان‌شمول در نهایت با ارزش‌های پایه‌ای لیبرالی هم‌پوشانی دارد. او در نهایت فکر می‌کند که حداقل ارزش‌های جهان‌شمول در نهایت حقوقی مثل عدم بردگی و رهایی از زور را به شکلی جهان‌شمول به رسمیت می‌شناسد (باگرامیان و اینگرام، ۲۰۰۲: ۱۲۱). از نظر رایلی می‌توان این دو حق را مبنا قرار داد و تا آنجا پیش رفت که تمام ارزش‌ها و حقوق لیبرالی (یا به قول خودش متمدن) را از آنها نتیجه گرفت. از همین رو رایلی در نهایت معتقد است که آن حداقل ارزش‌های جهان‌شمول محتوایی لیبرالی دارند و در

نتیجه بر همین مبنا می‌توان آزادی منفی و لیبرالیسم را در رأس تمامی ارزش‌ها و صورت‌های زندگی قرار داد (همان: ۱۳۶).

اما این استدلال رایلی نیز در نهایت نتیجه بخش نخواهد بود. برای فهم این مسئله باید از ماهیت این حداقل ارزش‌های جهان‌شمول بیشتر بدانیم. آنچه تکثرگرایی ارزشی درباب حداقل جهان‌شمول می‌گوید در قالب نوعی افق قابل فهم است. برلین معتقد بود که حداقل جهان‌شمول اخلاقی خود را در قالب نوعی افق اخلاقی نشان می‌دهد که امور انسانی را از امور غیر انسانی تفکیک می‌کند. این افق شامل طیفی از مفاهیم و مقولاتی است که ما به شکلی پدیدار شناسانه از انسان در ذهن داریم (برلین، ۱۹۷۸ا: ۱۶۶). او معتقد بود که اگر این افق مشترک و پدیدارشناسانه وجود نمی‌داشت، اصلاً امکان فهم متقابل بشری از بین می‌رفت (برلین، ۱۳۸۵: ۹۶-۱۳۰/۹۸). مثلاً ما به دلیل وجود چنین افق مشترکی است که مثلاً می‌توانیم فرهنگ دوران هومر را بفهمیم و اصلاً بر اساس غیبت چنین افقی است که بسیار سخت می‌توانیم فرهنگ‌های پیشا تاریخی را بشناسیم. در نتیجه اگر حداقل ارزشی را در قالب افق اخلاقی ببینیم، این حداقل بیشتر می‌تواند بانی یکدلی^۱ و فهم فرا فرهنگی باشد تا قضاوت اخلاقی و نقد (کراودر، ۲۰۰۳: ۱۲). افقی که بتواند بیش از چند هزار سال تاریخ بشر را در خود جای دهد، چیزی بیش از این نخواهد بود. در واقع تمامی مثال‌های برلین از این حداقل ارزش‌های جهان‌شمول در بر دارنده پایه‌ای‌ترین ارزش‌هایی است که می‌تواند با بسیاری از صورت‌های زندگی سازگار باشد (ادنا و آویشایی، ۱۹۹۱). گستردگی این افق در ذهن برلین با این مثال‌ها روشن می‌شود. اگر این افق را به عنوان حداقل ارزش‌های جهان‌شمول بشری در نظر بگیریم، تقریباً تمام انواع رژیم‌های سیاسی را در بر می‌گیرد. حتی مثلاً رژیم‌های نازی و کمونیستی. بر این اساس حتی رژیم نازی نیز در درون افق مشترک اخلاقی برلین قرار می‌گیرد. در نتیجه اگر این تعبیر را از حداقل اخلاقی بپذیریم، محال است که بتوانیم ارزش یا صورت زندگی خاصی را در صدر بنشانیم. این افق به علت حالت پدیدارشناسانه و تأکیدش بر تفهم (به جای قضاوت) و گستردگی‌اش، نمی‌تواند سکوی استدلالی خوبی برای رسیدن به ترجیحی خاص باشد. در نتیجه این حداقل جهان‌شمول نحیف‌تر و مبهم‌تر از آن است که بتواند به استنتاج آزادی‌های منفی و لیبرالیسم منتهی شود.

بدین ترتیب می‌بینیم که هر ۳ شیوه برقراری استلزام منطقی، در اثبات مدعای مذکور ناکام می‌مانند. البته باید توجه داشت که احصای این سه شیوه نوعی احصای تجربی است، و همچنان می‌توان شیوه‌های دیگری را هم برای اثبات چنین رابطه‌ای در نظر آورد، اما از آنجایی که تاکنون چنین شیوه‌ای را کسی طرح نکرده است، صحبت بیشتر با این شیوه‌ها بیهوده به نظر می‌رسد.

حال می‌توانیم مدعای ایجابی خود درباب عدم امکان هرگونه استلزام منطقی و ضروری میان تکثرگرایی ارزشی و ارجحیت‌های جهان‌شمول را طرح کنیم.

الگوهای تصمیم در تکثرگرایی و عدم امکان اثبات ارجحیت جهان‌شمول ارزش‌ها

این مدعا را می‌توان با توجه به الگوهای تصمیم‌گیری در وضعیت تکثرگرایی درک کرد. تکثرگرایی برلین به علت تأکید بر نوعی قیاس ناپذیری، صرفاً دو الگوی تصمیم‌گیری را برای ما مجاز می‌شمارد: انتخاب رادیکال^۱ و انتخاب زمینه‌ای^۲. صورت‌بندی برلین از انتخاب رادیکال را می‌توان در جملات زیر کاملاً شناسایی کرد: «اگر ما صورت‌هایی از زندگی را انتخاب می‌کنیم به این دلیل است که ما به آنها باور داریم، به این دلیل که ما آنها را بدیهی فرض گرفته‌ایم، یا اگر بخواهیم دقیق‌تر کنکاش کنیم، ما به لحاظ اخلاقی این آمادگی را نداریم که جور دیگری زندگی بکنیم» (برلین، ۱۹۷۸b: ۷۸). در این الگو ما برای حل تضادهای ارزشی به گونه‌ای بی‌بنیاد، و به شکلی تعهد محور و شبه‌اگزیستانسیالیستی، یکی از گزینه‌ها را بر دیگری ترجیح می‌دهیم. به عبارتی تنها عامل مؤثر در انتخاب ما چیزی جز اراده بی‌بنیاد ما نیست (راز، ۱۹۹۹: ۶۵). اما برلین به وضوح در جایی دیگر، الگوی دیگری از تصمیم‌گیری اخلاقی را به رسمیت می‌شناسد. این الگو را می‌توان الگوی زمینه‌ای و سنت‌گرا نامید. در این الگو، سنن، فرهنگ، و زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی ما می‌توانند، در وضعیت قیاس ناپذیری، ما را در گزینش و انتخاب یاری دهند. اما خصیصه بنیادی این الگو هم این است که اولاً نتایج آن منطقی، ضروری و جهان‌شمول نیستند، و دوم اینکه ممکن است به ارجحیت ارزش‌هایی غیر از آزادی منفی منجر شوند. به زعم برلین هر دوی این الگوها در واقعیت وجود دارند و لحظات تراژیک و ملایم زندگی اخلاقی ما را رقم می‌زنند (برلین، ۱۳۸۵: ۳۷-۴۰). در نتیجه تکثرگرایی ارزشی هیچ گونه الگویی - غیر از دو الگوی مذکور - برای انتخاب میان قیاس ناپذیرها وجود ندارد. اما برای اثبات ارجحیت جهان‌شمول یک ارزش حتماً باید الگوی سومی هم وجود داشته باشد. یعنی الگویی که بر نوعی ادله عقلانی به منظور انجام ترجیحات ارزشی به کارمان بیاید. اما، پذیرش الگوی سوم اساساً به معنای نقض خود تکثرگرایی ارزشی است. چرا که ویژگی هویتی تکثرگرایی ارزشی در برابر وحدت‌گرایی ارزشی، تأکید بر این است که هیچ کدام از ارزش‌های غایی از یکدیگر عقلانی‌تر نیستند. چرا که همه آنها به یک اندازه غایی‌اند و هیچ ابر معیاری برای برقرار کردن چنین ارجحیتی وجود ندارد. در واقع به جز نوعی گزینش رادیکال و شبه‌اگزیستانسیالیستی، و

1. Radical Choice

2. Contextual Choice

همچنین انتخاب‌های زمینه محور، راهی برای تعیین ارجحیت ارزش‌ها وجود ندارد. نکته جالب اینجاست که اساساً خود برلین هم به نوعی به این نکته معترف است، و از این رو، بسیار عجیب است که او به دنبال اثبات جهان‌شمول ارزش‌ها می‌رود. او در صفحات مقاله فراموش شده‌ای به نام *برابری*، در پاسخ به ادعای اولویت برابری بر دیگر ارزش‌ها می‌گوید «برابری، یک ارزش است در میان بسیار. میزانی سازگاری آن با بقیه ارزش‌ها به اوضاع خاص بر می‌گردد، و نمی‌توان آن را از قوانین عام استنتاج کرد. همچنین برابری از هیچ کدام از ارزش‌های ما کمتر یا بیشتر عقلانی نیست. در واقع دشوار است که بفهمیم منظور از عقلانی یا غیر عقلانی بودن آن چیست» (همان: ۹۶). برلین جلوتر و در پایان مقاله این ادعا را به مسئله عام‌تری پیوند می‌زند، و آن اینکه در وضعیت قیاس ناپذیری میان ارزش‌های غایی، هیچ قانون عامی نمی‌تواند ارجحیت جهان‌شمول ارزشی را به طور انتزاعی ثابت کند. به این دلیل که برابری یا هر ارزش غایی دیگری خودش «نمی‌تواند مورد توجیه یا دفاع قرار بگیرد، به این دلیل که اینها خودشان اعمال ما را توجیه می‌کنند». از همین رو برلین اعلام می‌کند که ارزش‌های غایی هیچ کدام از یکدیگر «عقلانی‌تر»^۱ و یا «طبیعی‌تر»^۲ نیستند (همان: ۱۰۲). منظور از عقلانی‌تر، درست همان الگوی سومی است که باید به دنبالش گشت. یعنی استفاده از قانون عامی به منظور توجیه ارجحیت جهان‌شمول و انتزاعی یک ارزش. در نتیجه و از آنجایی که هرگونه تلاش برای ایجاد نوعی ارجحیت جهان‌شمول نیازمند فرض الگوی سومی است که نوعی از استدلال عقلانی را در قضاوت میان ارزش‌ها روا بدارد، و از آنجایی که فرض چنین الگویی با تعریف ذاتی تکثرگرایی در تعارض قرار می‌گیرد، می‌توان گفت که هرگونه تلاش برای اثبات ارجحیت یکی از ارزش‌ها در عین پذیرش تکثرگرایی ارزشی، نوعی تناقض گویی آشکار خواهد بود. بدین ترتیب تلاش برلین برای اثبات ارجحیت جهان‌شمول آزادی منفی از طریق تکثرگرایی ارزشی، چیزی جز تلاشی برای تکرار تناقض گویی نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی کردیم نشان بدهیم که اساساً هرگونه تلاش برای توجیه لیبرالیسم یا اثبات ارجحیت ارزشی آزادی منفی از طریق ارجاع به تکثرگرایی ارزشی ناکام می‌ماند. برای انجام این کار به بررسی رابطه این دو مفهوم در اندیشه آیزابا برلین پرداختیم، و با استفاده از روش نقد درونی و بررسی انتقادی رابطه این دو مفهوم در نظریه برلین، نشان دادیم که اساساً خصوصیات

1. More Rational

2. More Natural

بنیادی نظریه تکثرگرایی ارزشی هرگونه تلاش برای توجیه ارجحیت جهان‌شمول ارزش آزادی منفی و یا لیبرالیسم را از بین می‌برد، و هرگونه تلاش برای استدلال بر خلاف این نتیجه، به نوعی تناقض گویی منجر می‌شود. برای اثبات این مدعا ابتدا با طرح سه شیوه عمده‌ای که از طریق آنها می‌توان نوعی استلزام منطقی میان آزادی منفی و تکثرگرایی ارزشی قائل شد، به گونه‌ای سلبی نشان دادیم که اساساً هر سه شیوه مغالطه آلودند؛ و سپس با طرح نوعی مدعای ایجابی درباب تکثرگرایی ارزشی، نشان دادیم که اساساً اصل الگوی‌های تصمیم‌گیری در تکثرگرایی ارزشی ماهیتی خاص‌گرا و امکانی دارند و هرگونه صحبت از ارجحیت جهان‌شمول ارزش یا صورتی خاص از زندگی، با مدعاهای تکثرگرایی در تناقض قرار دارد.



منابع

- برلین، آیزایا (۱۳۸۵) سرشت تلخ بشر: جستارهایی در تاریخ اندیشه‌ها، ترجمه لیلا سازگار، تهران، ققنوس.
برلین، آیزایا (۱۳۸۵) مجوس شمال: یوهان گئورگ هامان و خاستگاه‌های عقل ناباوری جدید، ترجمه رضا رضایی، تهران، ماهی.
برلین، آیزایا (۱۳۸۰) چهار مقاله در باب آزادی، ترجمه محمد علی موحد، دوم، تهران، خوارزمی.
برلین، آیزایا (۱۳۸۵) ریشه‌های رمانتیسم، مترجم عبدالله کوثری، تهران، ماهی.

- Berlin, Isaiah (1978b) *Against the Current: Essays in the History of Ideas*, Princeton University Press
Berlin, Isaiah (2000) *The Power of Ideas*, Pimlico
Berlin, Isaiah (1996) *The Sense of Reality: Studies in Ideas and Their History*, Farrar Straus and Giroux
Berlin, Isaiah (1978a) *Concepts and Categories: Philosophical Essays*, Princeton University Press
Berlin, Isaiah & Williams, Bernard (1994) *Pluralism and Liberalism: A Reply*, *Political Studies* 42,
Baghrmian, Maria, Ingram, Attracta (2000) *Pluralism: The Philosophy and Politics of Diversity*, Routledge 120 – 156
Smith, G.W. (ed) (2002) *Liberalism: Critical Concepts in Political Theory*, Vol 1 , Routledge
Smith, G.W. (ed) (2002) *Liberalism: Critical Concepts in Political Theory*, Vol 4 , Routledge
Kekes, John (1992) *The Incompatibility of Liberalism and Pluralism*, *American Philosophical Quarterly*, Vol 29, Num 2
Bellamy, Richard (1999) *Liberalism and Pluralism: Towards a Politics of Compromise*, Routledge
Crowder, George & Hardy, Henry (2007) *The One and The Many*, Prometheus Books
Crowder, George (2004) *Isaiah Berlin: Liberty and Pluralism*, Polity press
Crowder, George (2003) *Pluralism, Relativism an Liberalism in Isaiah Berlin*, Flinders University
Crowder, George (2003) *Hedgehog and Fox*, *Australian Journal of Political Science* 38, 333-77
Reschef (2001) *Philosophical Reasoning: A Study in the Methodology of Philosophising*, Blackwell
Raz, Joseph (1999) *Engaging Reason*, Oxford
Warburton, Nigel (2001) *Freedom: An Introduction with Readings*, Routledge